

اسلام و حقوق بشر (۱) و (۲)

گفت‌وگو با: شیرین عبادی

اعتماد ملی، ش ۹۰، ۱۰۰، ۲/۱۸ و ۸۵/۳/۱۷

چکیده: خانم شیرین عبادی نظریه برخورد تمدن‌ها را که توسط هانتینگتون مطرح شده، معتقد است که تمدن غرب و شرق با هم‌دیگر برخورد خواهد کرد، و همچنین تز اصلی آمریکا را در مخالفت با کشورهای اسلامی و علت اصلی تحقیر مسلمانان در غرب می‌داند. ایشان با این‌که دموکراسی و حقوق بشر را دست‌آورد غرب می‌داند ولی راه پیشگیری از برخورد تمدن‌ها و نجات مسلمانان از تحقیر غربیان را پیاده کردن دموکراسی و التزام به حقوق بشر دانسته و معتقد است، باید تفسیری از اسلام ارائه نمود که با دموکراسی و حقوق بشر همخوان باشد.

○ پس از دریافت جایزه صلح نوبل در سال ۲۰۰۳ میلادی شما در سخنرانی‌های خود به ویژه در غرب بر همخوانی اسلام و حقوق بشر تأکید داشته‌اید، به عبارتی پیام برنده صلح نوبل سال ۲۰۰۳ برای جهانیان «سازگاری اسلام و حقوق بشر» بود. هر چند شاید طرح این دیدگاه از سوی شما مطابق میل و خواسته افراطیون دو طیف بنیادگرا و مخالفان اسلام در شرق و غرب نباشد، متأسفانه این دیدگاه شما که در جامعه ایران و بسیاری جوامع دیگر به شکل یک واقعیت اجتماعی و عینی در میان روشن‌فکران و صاحب‌نظران وجود دارد، هنوز فرصت و امکان مناسبی جهت طرح در کشورمان نیافته است. تا جایی که بنده اطلاع دارم به‌رغم طرح بحث شما در دانشگاه‌ها و مراکز علمی جهان به ویژه در آمریکا و اروپا، متأسفانه دانشگاه‌ها و مراکز علمی و رسانه‌های جمعی و افکار عمومی در ایران هنوز میزبان طرح و بحث شما پیرامون این ایده نبوده‌اند، لذا از آنجایی که

بازتاب اندیشه ۷۲

۷۰
اسلام و
حقوق بشر
(۱) و (۲)

رفته‌رفته چنین دیدگاهی مخاطبان خاص خود را گردهم می‌آورد، لازم دیدیم تا در این مورد توضیحات مفصل‌تر شما را برای خوانندگان محترم روزنامه جويا شويم.

● قبل از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، آمریکا تمامی مساعی خود را صرف جلوگیری از پیشرفت سوسیالیسم در جهان می‌کرد و در این راه از ابزارهای گوناگونی استفاده می‌کرد. یکی از این ابزارها مذهب می‌باشد که در میان مذاهب، اسلام بیشتر مورد توجه ایالات متحده بود، چراکه به زعم سردمداران آمریکا، اسلام می‌توانست با سوسیالیسم مقابله کند. به همین دلیل می‌بینیم که بزرگترین متحد عربستان سعودی، کشور آمریکا بود و یا وقتی افغانستان از سوی شوروی اشغال نظامی شد؛ آمریکا برای مقابله با اتحاد جماهیر شوروی از طریق حمایت‌های مالی به واسطه پاکستان گروه‌های بنیادگرا (القاعده و مجاهدین افغان) را تأسیس و تقویت کرد.

به هر حال اتحاد جماهیر شوروی خیلی سریع‌تر از آنچه تصور می‌شد فرو ریخت و ناگهان سردمداران آمریکایی متوجه شدند که یک خلأ بوجود آمده است؛ چراکه به قول بسیاری از فلاسفه سیاسی - که عمدتاً آمریکایی هم هستند - جامعه برای آن‌که متحد بماند احتیاج به دشمن دارد. این حرفی بود که «لوی اشتراوس» می‌زد و بعد از آن هانتینگتون بود که می‌گفت: اگر جامعه دشمن نداشته باشد برای این‌که متحد بماند باید برایش دشمن خلق کرد. پس آمریکا احتیاج به دشمن داشت. به دنبال این نظریه، برخورد تمدن‌ها به تدریج شکل گرفت. در این تئوری بر دموکراسی و حقوق بشر تأکید زیادی شده است. می‌گویند حرکت دنیا به سوی دموکراسی است. دموکراسی نقطه تکامل دنیاست، حقوق بشر یک استاندارد بین‌المللی است. بگذریم از این‌که خود حکومت آمریکا هم به دموکراسی معتقد نیست، زیرا که فقط دو حزبی است و این سیستم دو حزبی آن قدر قدرتمند است که به هیچ حزب سومی امکان پا گرفتن نمی‌دهد و از طرفی حقوق بشر هم در این کشور چندان مورد احترام نیست و زندان گوانتانامو نمونه‌ای از این مدعاست. اما به هر حال در این نظریه مبنا و کارت‌های بازی، دموکراسی و حقوق بشر بود و عنوان شد چون زادگاه، دموکراسی و حقوق بشر غرب است، بنابراین نمی‌تواند با تمدن‌های شرقی به‌ویژه اسلام همخوانی داشته باشد و برخورد بین اینها اجتناب‌ناپذیر است.

هانتینگتون عنوان می‌کند تمدن غرب روزی با تمدن شرق برخورد خواهد کرد و از همین جا مبنای حمایت بی‌قید و شرط آمریکا از کشورهای اسلامی از بین رفت.

واقعه‌ای که در ۱۱ سپتامبر اتفاق افتاد و حوادث تروریستی که بعدها به وقوع پیوست همگی ظاهراً نظریه هانتینگتون را به اثبات می‌رساند و به همین دلیل این نظریه رشد یافت، تا حدی که در حال حاضر، بیش از ۲۰ درصد از دانشگاه‌های آمریکا این تئوری را به عنوان یک نظریه فلسفی تدریس می‌کنند. حال فکر کنید اگر این وضعیت ادامه یابد بر سر جهان اسلام چه خواهد آمد. این افکار به تدریج از طریق دانشگاه‌ها و رسانه‌های گروهی در آمریکا به میان مردم رفت و متأسفانه یک نفرت و ناباوری نسبت به مسلمانان هم در آمریکا و هم در اروپا شکل گرفت.

اما در کشورهای اسلامی چه می‌گذرد؟ جهان اسلام متأسفانه بنا به دلایل بسیاری از جمله کثرت بی‌سوادی و عدم آگاهی از دموکراسی پیشرفته محروم مانده است. این کشورها با توجه به منابع نفتی که داشتند، خود را بی‌نیاز از پیشرفت‌های صنعتی دیدند و خیلی راحت فکر می‌کردند هر چیزی را می‌شود خرید و این وضع تا ابد ادامه دارد. در نتیجه عمده‌تأ حکومت‌های وابسته به درآمد نفت و غیردموکراتیک روی کار آمدند و سالیان سال از طرف آمریکا که می‌خواست از طریق این کشورها با سوسیالیسم مقابله کند، حمایت می‌شدند. این حکومت‌ها مستبد، زورگو و غیردموکراتیک بودند و طبیعی است کسی که زور می‌گوید شهامت این را ندارد بگوید من زور می‌گویم، چون آدم قلدر، مستبد و قوی‌تر هستم. اینها وقتی متهم می‌شدند به این که چرا حقوق بشر را نقض می‌کنید؟ چرا زندانی سیاسی را اعدام می‌کنید؟ چرا مجازات‌های شکنجه‌آور دارید؟ چرا حقوق زنان را رعایت نمی‌کنید؟ یک حرف داشتند. می‌گفتند: ما مسلمان هستیم و تابع دین خود، نمی‌توانیم حقوق بشر را رعایت کنیم. این حرف به شدت مورد علاقه هانتینگتون و طرفدارانش بود و در حقیقت آن روی سکه بود. هانتینگتون ادعا می‌کرد که، تز مورد نظر من، یعنی تضاد بین تمدن‌ها به شکل واقعی و بنیانی وجود دارد و شاهد آن هم همین اظهارات مسلمانان است. از همین جاست که لزوم ادامه تفسیر صحیح از دین اسلام، که با حقوق بشر و دموکراسی سازگار باشد به وجود می‌آید و وظیفه ما مسلمانان در این شرایط کنونی، تفسیری از اسلام ارائه دهیم منطبق با دموکراسی و حقوق بشر. ما می‌توانیم نکاتی را از تاریخ اسلام یادآور شویم که به ما کمک کند. به عنوان مثال حتی الآن هم در ایران برخی افراد معتقدند که، اسلام با دموکراسی همخوانی ندارد. حال آن‌که ما برگردیم به تاریخ. مگر خوارج چگونه بوجود آمدند. وقتی که حضرت علی علیه السلام با معاویه می‌جنگید و سربازان معاویه قرآن به سر نیزه کردند، حضرت علی علیه السلام دستور داد

بجنگید که این خدعه‌ای بیش نیست؛ اما فرماندهان نظامی قبول نکردند و شورای جنگی تشکیل شد. در این شورای جنگی علی علیه السلام گفت: من می‌دانم این خدعه است. بر سر حرفش نیز اصرار داشت، اما شورای جنگی حرف او را قبول نکرد. علی علیه السلام گفت هر چند که موافق نیستم، اما به احترام جمع تصمیم شما را قبول می‌کنم و حکمیت را پذیرفت. این یعنی چه؟ از دید ما ایشان علم لدنی دارد، جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و امام است و ضمناً اطمینان دارد که حرفش هم دست است، اما حرف غلط اکثریت را می‌پذیرد. پس ما چطور می‌توانیم در قرن بیست و یکم بگوییم اسلام با دموکراسی همخوانی ندارد. خوارج از همین جا ایجاد شدند. یعنی گفتند علی علیه السلام اشتباه کرد که حکمیت را پذیرفت و تا آنجا پیش رفتند که ایشان را به شهادت رساندند. چرا؟ فقط و فقط به این خاطر که علی علیه السلام حرف اکثریت را گوش کرد. منابع فقه اسلامی پس از قرآن، سنت است یعنی روش و سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار. اگر قرار باشد سنت را جزو منابع قانونگذاری در فقه بدانیم چرا پذیرش حکمیت را نمی‌آوریم و فراموش می‌کنیم. هر جا به سنت می‌رسیم یک حدیثی را که به نفع ما باشد قبول می‌کنیم و آنچه که بخواهد عقاید ما را رد کند، رد می‌کنیم. خیلی از احادیث وجود دارد که ثابت می‌کند دموکراسی در اسلام باید وجود داشته باشد و وجود هم دارد. در قرآن مجید بارها و بارها اشاره شده است که مشورت کنید. مشورت کنید یعنی چه؟ آن زمانی که انتخابات و رأی‌گیری نبود، مشورت معنای عرف زمان خودش را داشت. به هر حال ضرورت انطباق اسلام با دموکراسی و حقوق بشر از اینجا ناشی شد که هم جوابی باشد برای جنگ افروزان آمریکایی خصوصاً هانتینگتون، و هم این که راه حلی باشد برای مسلمانان. متأسفانه روشن‌فکران کشورهای اسلامی اکثراً مرتکب یک خطای بزرگ می‌شدند و آن این که روی اسلام و دین یک خط بطلان قرمز می‌کشیدند و به نوعی حرف حکومت‌های غیردموکراتیک را تکرار می‌کردند. می‌گفتند اسلام همین است دیگر.

مذهبتان را به خانه‌هایتان ببرید و حکومت باید لائیک باشد و هیچ آشتی بین اسلام و حقوق بشر وجود ندارد. نمی‌خواهم از لحاظ فلسفی بحث کنم که درست است یا نه، اما این حرف باعث می‌شد که، روشن‌فکران کشورهای اسلامی در خلأ صحبت کنند و توده‌های مردم را به دنبال نداشته باشند. هر کسی که مخالف این مسأله می‌باشد کافی است به تاریخ نگاه کند. کدام روشن‌فکر غیردینی توانست راه بیافتد و توده میلیونی را دنبال خود راه بیاندازد، اما می‌بیند که وقتی گروه‌های بنیادگرا در کشورهای اسلامی بوجود می‌آیند؛ میلیون‌ها انسان از

آنها حمایت می‌کنند. این یعنی چه؟ یعنی این‌که آن روشن‌فکر نتوانسته است پایگاه خود را در میان مردم ایجاد کند. من به هیچ وجه معتقد نیستم که یک روشن‌فکر الزاماً باید مسلمان هم باشد تا حرفش شنیده شود. روشن‌فکر می‌تواند لائیک همه باشد، مسیحی هم باشد. اما اگر قرار است با توده‌های مسلمان سخن بگوید و حرفش شنیده شود، باید از این روش غلط دست بردارند که خط قرمز روی اسلام بکشند و بگویند که اسلام اصلاً و ابداً دموکراسی را قبول ندارد و نمی‌تواند دموکرات باشد و نمی‌تواند حقوق بشر را رعایت کند و اسلام همین است که حکومت‌های اسلامی می‌گویند. پس یا مسلمان باشید یا زندگی بهتری بخواهید. در این صورت توده‌های مسلمان جذب نمی‌شوند چنان‌که تاکنون نشده‌اند. بنابراین بایستی روش دیگری برای مسلمانان ابداع شود و آن این است که، به وسیله تفحص و جست‌وجو و اجتهاد پویا بتوانیم همسویی و سازگاری اسلام یا دموکراسی و حقوق بشر را نشان دهیم و قوانینی مناسب با این دو مورد داشته باشیم.

○ پس از دریافت جایزه صلح نوبل شما سفرهای متعددی به نقاط مختلف جهان داشتید، که این امر جهت کسب تجارب ارزنده فرصتی مغتنم بوده است. حال با توجه به تجارب خود، ضرورت طرح «سازگاری اسلام و حقوق بشر» را در کشورهای اسلامی بویژه ایران چه می‌دانید؟

● کشورهای اسلامی همان‌گونه که گفتم، از دموکراسی محروم هستند و به همین دلیل سانسور هم در این کشورها زیاد است. روزنامه‌ها آزاد نیستند هر آنچه را که می‌خواهند بنویسند. سخنرانی‌ها آزادانه برگزار نمی‌شود یا به هم ریخته می‌شود و کار به تنش کشیده شده و کلام حق در این میان گم می‌شود. بنابراین شاید بهتر باشد که منشأ این فکر با مردم غرب بیشتر در میان گذاشته شود که آنها فریب افرادی چون هانتینگتون را نخورند و به مسلمانان مقیم کشورشان به دیده تحقیر نگاه نکنند و به حکومت‌ها فشار آورند که جلو جنگ به بهانه برخورد تمدن‌ها را بگیرند.

○ شما مشکل و مانع عمده تحقق صلح در پرتو آشتی دین و حقوق بشر در کشورهای اسلامی و جهان را چه عواملی می‌دانید؟

● مسأله‌ای که در کشورهای غیردموکراتیک اسلامی هست، مسأله استبداد و قدرت‌طلبی است. اما برخی دیگر هم به این‌گونه‌اند که نه قدرت طلب هستند و نه مستبد، اما برداشت‌های نادرست و غیرمنطبق با زمان از مذهب دارند. اینها ذاتاً انسان‌های نیک نفسی هستند، اما زمانی را که در آن زندگی می‌کنند نمی‌شناسند. اینها اعتقادشان این است و چون این چنین

اعتقاداتی همسو با افکار حکومت‌های غیردموکراتیک اسلامی است، در جامعه بهتر جا می‌افتد. در همین جا باید اضافه کنم فقط اسلام نیست که تفاسیر گوناگونی از آن می‌شود. هر مذهب و ایدئولوژی دیگری هم همین طور است. می‌بینیم در یک کلیسا هم جنس‌گرایان را برای همدیگر عقد می‌کنند و کلیسای دیگری آنها را تکفیر می‌کند در حالی که هر دو مسیحی هستند.

این نشان از تفسیرهای متفاوت از مذهب دارد. اسلام هم یک چنین دینی است. در کشوری مثل عربستان، زن‌ها نمی‌توانند رأی بدهند یا حتی رانندگی کنند، در کویت همین چند روز گذشته برای اولین بار زن‌ها در انتخابات شوراها شهر شرکت کردند، اما می‌بینیم سال‌ها قبل، در اندونزی رئیس‌جمهور زن بود، و همچنین در بنگلادش و پاکستان نخست‌وزیر زن بودند. پس یکبار دیگر این مسأله را بررسی کنیم که، اسلام راستین چه می‌گوید.

○ چه سخنی با جامعه روشن‌فکری و دانشجویی ایران - چه مذهبی چه غیر مذهبی - درباره دیدگاه خود، پیرامون «سازگاری اسلام و حقوق بشر» دارید؟

● مهم‌ترین توصیه من به جوانان ایرانی و هر جوان دیگری چه مسلمان چه غیرمسلمان این است که تعقل و تفکر کنند. دانشمندان واقعی امروز فرزندان «دکارت» هستند که با جمله معروف خود، «من فکر می‌کنم پس هستم» در تاریخ ماندگار شد. فکر کنید، هر چه که می‌شنوید بدون تعقل و تأمل قبول نکنید. مبنای تفکر شک است. در صحت هر عقیده‌ای که به شما گفته می‌شود شک کنید. خودتان جست‌وجو کنید. به عقل خودتان رجوع کنید. مهم‌ترین ودیعه الهی برای بشر، عقل است. بنابراین استفاده از معیارهای عقلی مهم‌ترین راهی است که ما را از اشتباه باز می‌دارد. هر آنچه را که عقل ناپسند بداند مسلم بدانید که آن راهی خطا است، حتی حدیثی هم در این زمینه داریم که می‌گوید: «ما حکم بالشرع حکم بالعقل و ما حکم بالعقل حکم بالشرع» یعنی هر چه که شرع می‌گوید بر مبنای عقل بوده و هر آنچه که عاقلانه باشد شریعت است. ما این حدیث‌ها را فراموش نکنیم و سعی کنیم همه چیز را با ترازوی عقل بسنجیم. البته عقل بشری بر پایه دانش بشری استوار است. طبیعی است عقلی که یک دانشمند قرن چهارم هجری داشته است قابل مقایسه با عقل دانشمند قرن بیست و یکم نیست، چون معیارهای دانش در آن زمان، متفاوت و اندک‌تر از امروز بوده است. به همین دلیل به تفسیرهای قدیمی از دین، بها نمی‌توان داد. زیرا مفسرین قبلی در زمان خودشان زندگی می‌کردند و با توجه به نیازهای زمان در عصر خودشان برداشت خود از دین

را، بیان کرده بودند و حالا زمان و مقتضیات آن عوض شده و نیازها هم تغییر یافته است. از همین جاست که به مسأله‌ای با عنوان اجتهاد پویا برمی‌خوریم. این تأسیسات همه در خود اسلام هست. با کمک ابزاری مثل احکام ثانویه، اجتهاد پویا، مقتضیات زمان و مکان می‌توانیم قوانینی داشته باشیم که مناسب با دنیای امروز باشد و قوانینی که مناسب امروز است مسلماً مناسب بیست سال بعد ما نخواهد بود. زیرا جامعه متحول می‌شود و نیازهای جدیدی ایجاد می‌شود. بنابراین وقتی که عقل مهم‌ترین ودیعه الاهی و چهارمین رکن قانونگذاری در فقه شیعه و مبتنی بر دانش بشری می‌باشد و دانش بشری هم به سرعت متحول می‌شود؛ خیلی طبیعی است که تفسیرها همه باید متحول شوند.

● اشاره

۱. تعجب است که خانم شیرین عبادی با این‌که متوجه شده نظریه هانتینگتون یک نظریه علمی نبود و تصریح کرده‌اند که «خود آمریکا به دموکراسی معتقد نیست...» اما معتقد می‌شوند چون به هر حال در این نظریه مبنا و کارت‌های بازی، دموکراسی و حقوق بشر است، اصرار دارد که تفسیرها باید متحول شوند و باید «از اسلام تفسیری ارائه دهیم منطبق با دموکراسی و حقوق بشر».

آیا در منطق ایشان تسلیم شدن در میدان مبارزه یک نوع جواب است؟! بر هیچ مسلمان آگاهی پوشیده نیست که عمل به تئوری خانم عبادی که از موضع ضعف برآمده است، جز دور شدن از حق و حقیقت و تن دادن به ذلت چیز دیگری نیست.

۲. وی در استدلال به هم خوانی اسلام و دموکراسی به پذیرش نظر حکمیت توسط امام علی علیه السلام در جنگ با معاویه استناد کرده است.

ظاهراً مقصود نویسنده محترم از این استدلال این است که، اگر چه ما می‌دانیم، حق با اسلام بوده و حقوق بشر آمریکایی غلط است، لکن چون حقوق بشر با رأی اکثریت می‌باشد، پس باید آن را برصرف حق اسلام ترجیح دهیم، حال آن‌که پذیرفتن حکمیت توسط امام علی علیه السلام به خاطر احترام به نظر جمع نبود، بلکه به خاطر آن بود که در آن شرایط چاره‌ای جز پذیرش نداشت. چنان‌که در این زمان هم حقوق بشر غربی مطابق رأی اکثریت نیست.

۳. ایشان با استناد به توصیه قرآن به مشورت، معتقد است امروزه، انتخابات و رأی‌گیری شکل جدید، مشورت است و حال آن‌که بین مشورت و دموکراسی فرقی‌های عمده‌ای وجود دارد؛ مانند این‌که مشورت در کارها، امری استحضابی و مؤکد است لکن لزوم ندارد، ولی دموکراسی از نظر دموکرات‌ها امری لازم و ضروری است. مشورت هم در امور فردی و هم امور اجتماعی و سیاسی میسر است لکن دموکراسی و رأی اکثریت در

حیطه مسائل اجتماعی است.

۴. یکی از اشتباهات وی این است که، از عملکرد ناصحیح و مستبدانه حاکمان کشورهای اسلامی، صحت و درستی حقوق بشر غرب را نتیجه گرفته است. و حال آنکه اسلام نه مساوی حکومت‌ها و نه مساوی حقوق بشر غربی است.

۵. از دیگر اشتباهات بزرگ ایشان آن است که، وجود تفاسیر گوناگون از دین گویا همه را در زمان و مکان خاصی حق می‌داند و حال آنکه هر دین و مذهبی علی‌الخصوص اسلام - اگر چه مسائل اختلافی در فروع بسیار دارد - لکن مسائل ثابت و اتفاقی و ضروری نیز بسیار است که در هیچ زمان و مکانی قابل تغییر نیستند، مهم‌تر این‌که عملکرد افراد و گروه‌ها، مساوی با تفسیر صحیح دین یا مذهب نیست، مثلاً اگر در یک کلیسا همجنس‌گرایان را عقد می‌کنند، دلیل بر آن نیست که دین مسیحیت این عمل زشت را تأیید می‌کند، یقیناً چنین عملی را هیچ دین آسمانی تأیید نکرده و نخواهد کرد.

